

عهد عتیق، عهد جدید

شاید در اصفهان
یا شهر دیگری مثال همان شهر اصفهان
یک زن
زیباترین زن دنیا
یک سکه بر کف دستم نهاد
که
افتاد.

آن سکه
چرخ زنان
می رفت و از پی سکه
در دالانی
طولانی و باریک
می رفتم و دوباره همان زن
شاید

زیباترین زن دنیا
در خلوت شبستانی
با آبی طلایی تاریک
آن سکه را برداشت
و باز بر کف دستم گذاشت
که
افتاد

و باز می دویدم
از خلوت شبستان
تا صحن
تا آبی طلایی روشن
جایی که او، همان زن
آن سکه را
چرخید و باز بر کف دستم نهاد
اما
دیگر نیفتاد
آن سکه عتیقه‌ی بی‌مثل دل‌با.

در اصفهان
بیدار می‌شوم
آن سکه بر کف دستم.
من یک گدای پستم.
یک کور منحنی
در شهر شهرها –
شهر هزار آینه و یک پرندۀ آبی –
اینجا جوار مسجد لطف‌الله
در حسرت تجلی بانوی ما.